

دکتر مهدی پرهام

بهار

پراگ

مردم چشم بخون آغشته شد

در کجا این ظلم بر انسان کنند
(حافظ)



بیم آن میرفت که آقای گوتوالد دچار سرماخوردگی شود. در اینموقع آقای کلماتی وزیر خارجه وقت که شانه بشانه گوتوالد ایستاده بود، کلاه پوستی خود را با ادب از سر برداشت و بر سر آقای گوتوالد که از همه مسن تر بود گذاشت. از این منظره عکسها و فیلمهای متعددی گرفته شد، چون نمایشگر لطف و سیاسی آمیخته با احترام بود مردم در خانه خود عکسها را نگهداری میکردند و فیلم آن هر سال بیاد بود خاتمه جنگ روی پرده سینماها بنمایش گذاشته میشد.

مردم چکسلواکی درین سالها واقعا روسها را دوست میداشتند، چون آنها را نجات دهنده خود از زیر یوغ فاشیزم هیتلری می پنداشتند، ولی مدتی نگذشت که سیستم ذات خود را نشان داد و تفتیش عقائد سختی اعمال شد آقای کلماتی بجرم خیانت به سیستم که عبارت از ترجیح

منافع چکسلواکی بر منافع شوروی بود اول از کار برکنار گردید و سپس به دار آویخته شد پس از آن وقتی فیلم یادبود جنگ را بر پرده سینماها نمایش میدادند دیگر آقای کلماتی کنار آقای گوتوالد دیده نمیشد، فقط دیوار بالکون

«... با مناد اوت ۱۹۶۸ تانکهای اتحاد جماهیر شوروی از مرز چکسلواکی گذشتند و حتی در پراگ پایتخت این مملکت توقف نکردند و برای «پاک سازی» تمام مملکت را دور زدند - آنها که فرمان این پاک سازی را صادر کرده بودند قصدشان فقط اشغال سرزمین چکسلواکی نبود، آنها میبایست اندیشه و قلوب مردم، افکار و رویاهای آنها، حال و آینده ایشان را نیز اشغال میکردند...»

این قسمت آغاز کتابی است که اخیرا، میلان کندرا، زیر عنوان کلاه آقای کلماتی نوشته و این هفته مجله نول ايسرواتور چاپ پاریس قسمتی از آنرا در صفحات آخر خود که اغلب مدارك زنده هفته در آن چاپ میشود نقل کرده است. نویسنده اثر خود را به این مناسبت کلاه آقای کلماتی نام گذاشته که در فوریه سال ۱۹۴۸ وقتی رهبران کمونیست چکسلواکی بمناسبت پایان جنگ دوم جهانی در بالکون یکی از عمارات قدیمی شهر پراگ گرد آمده بودند تا برای صدها نفر توده مردم سخنرانی کنند، آقای گوتوالد، صدر شورای دولتی جمهوری چکسلواکی درین مراسم کلاه به سر نگذاشته بود و چون هوا بشدت سرد بود برف هم میبارید،

بچشم میخورد، تصویر کلماتی را از فیلم پاك کرده بودند اما کلاه او همچنان بر سر آقای گوتوالد مشاهده میشد و همه میدانستند کلاه متعلق به کیست و صاحب آن به چه سرنوشتی گرفتار آمده است.

بر اثر مشاهده این عمل ناجوانمردانه و سایر تخطئه کاریها کم کم ایمان مردم سستی گرفت و آنچه روسها سعی کردند با مانورهای سیاسی ایمان بر باد رفته را دوباره برگردانند فایده نبخشید و تا امروز بحال تزلزل باقی است. از جمله مانورهایی که برای خاطر نگهداری مردم انجام شد این بود که دستور دادند فضای باز سیاسی بوجود آید، تمام میکرفون های کوچکی که در آپارتمان های خصوصی نصب کرده بودند برداشتند، بیان و قلم را آزاد کردند، ولی در باطن افرادی که باورشان شده بود و گفتنیها را میگفتند سختی کنترل میکردند. مجموعه این مانورها به بهار پراگ مشهور شد، ولی این بهار دیری نپائید و با گذشتن تانکها از مرز چکسلواکی به زمستانی سرد مبدل گردید و پس از ده سال هنوز این فضای سرد و تیره بر مردم چکسلواکی سنگینی میکند و دیگر هیچ مانوری آنها را نمیفریبید و همه مردم بصورت آتشی زیر خاکستر در آمدن ماند تا روزی که در تماس با مادهای آتشزا حریق سهمگین برپا کنند.

تمام کتاب پر محور کلاه آقای کلماتی دور میزند که چطور گفتارها با کردارها فاصله پیدا میکنند...

خبرنگار رادیو تلویزیون ملی ایران چند شب قبل در کمال فراست ضمن مصاحبه ای از وزیر نادگستری سؤال کرد، آیا آنچه در مطبوعات خارج از کشور در خصوص پایان یافتن بهار ایران مینویسند حقیقت دارد، و آیا فضای باز سیاسی دیگر وجود ندارد؟ آقای وزیر بدون توجه به لطف کلام پرسش کننده و تداعی بهار پراگ و شباهت این دولت با دولتی که بهار پراگ را برانداخت و حتی موقعیت خاص خود ایشان در گذشته های دور، جوابی دادند که معلوم بود بهیچکدام از این لطائف توجه ندارند و فکرشان فقط متوجه یک سوست تا بهر طریق که شده وضع موجود را مثل همیشه تأیید نمایند. جوابی که ایشان دادند جواب یک مرد سیاسی که به ابعاد کلمات و اصطلاحات وزیر عصر خود مسلط باشد نبود، بیشتر شباهت به دفاع داستانی داشت که موظف است متهمی را محکوم نماید. اما دلایل نه محکمه پسند بود و نه در وجدان کسی شوری می انگیزد! مطالبی عادی بود که انسان بکرات از افراد معینی در جلسات رسمی میشوند و عکس آنرا خود آنها در جلسات غیر رسمی با تمسخر میگویند. برائت از چنین حادثه های عظیم گذشته از ایراد دلالتی به صلابت پولاد و داشتن موزیک کلامی به عظمت سمفونیهای بتهوون نیز نمند است. گوینده باید چنان بر احساسات خود غلبه داشته باشد که بتواند دریائی از غم و اندوه بر چهره و آهنگ خود بریزد و بیننده و شنونده را درین دریای متلاطم غوطه دهد والا انکار عادی حادثه و ذکر علت های پیش پا افتاده و حتی بچگانه و ندامت از تحمل بار حکومت نظامی و زمین نگذاشتن این بار نمیتواند دولت را تبرئه کند و تمام این ادله چون کلاه آقای کلماتی دلیل وجود حادثه و تأیید حکومت نظامی و ادامه خبط و اشتباه است...

دولت وقتی به حکومت نظامی توسل جست جای هیچ تردید نیست که در برنامه صلح و آشتی خود شکست خورده

است. البته برای دولت این عذر هست که طرفهای مقابل حاضر به گفتگو با وی نشدند و گرنه از قدرت استدلال و منطق خود یاری میگرفت و آنها را قانع مینمود، اما باید دید چرا طرفهای سیاسی با او به گفتگو نشستند؟ بدیهی است به این علت که به صلاحیت اخلاقی گفتگو کنندگان، بمناسبت داشتن مسئولیت مشترک در حکومت های سابق، اعتراض داشتند و این اصلی از اصول قانون اساسی است و جواب آن پرخاش و توسل به زور تا به این درجه نیست! چه عیب داشت مثل مردان سیاسی غرب که وقتی از طرف رئیس مملکت خود مأمور تشکیل کابینه میشوند قبلاً با مخالفان خود به مذاکره می نشینند و چنانچه موفق به مجاب کردن آنان نشدند کنار میروند تا داوطلب دیگری حل معضل را بر عهده گیرد، شما هم پس از اینکه دیدید توفیق ندارید صادقانه اعلام مینمودید که موفق نشده اید تا داوطلب دیگری بمیدان آید و این فاجعه عظیم پدید نیاید؟

تقلیدمان از غرب واقعا طوطی واری است، بدتر اینکه همه چیز بد را تقلید میکنیم و آنچه راه به انسانیت دارد و جان و حیثیت آدمی را اعتلا می دهد بکلی نادیده میگیریم. در دانشگاه های خود چدن از ضرورت دیالوگ (گفتگو) سخن می گوئیم که گوئی در مدینه فاضله افلاطونیم و شاگردان اگر به این گوهر گرانبها دست نیابند آنچه خواندند نقش بر آب است، اما در عمل چنان از نرون و گالیگولا پیشی میگیریم و کشتاری میکنیم که روی آتیلا را سپید می کنیم. جی تاسف است که شما پا را درست جای پای اسلاف خود گذاشتید و مردم را درحد دیوانگان و مجبورین تنزل دادید و در مقام قیمومت حکومت خود را برای آنها صلاح اندیشی کردید و چون دیدید آنها بلوغ خود را اثبات نمودند و عدم صلاحیت شما را اعلام داشتند بجای کناره گیری کار خود را با خون و آتش آغاز کردید!

حالا پس از پدید آوردن فاجعه ای به این عظمت باز نغمه صلح و آشتی ساز می کنید و مدعی مبارزه با فساد میشوید و میخواهید از مردم رفع خسارت کنید! - چه خسارتی را می خواهید جبران کنید؟ آیا فکر میکنید چه میگوئید؟ جان آدمی را می خواهید در طراز مصالح ساختمانی قرار دهید و با یک محاسبه فنی از پدران و مادران داغ دیده رفع خسارت کنید؟ ای عجب! واقعا مغز انسان میترسد، چه انحطاطی سرآپای ما و جامعه ما را فرا گرفته! پول در یک کفه ترازو و جان و شرف و دین و آئین و وطن در کفه دیگر و همینکه بنظر خودمان فکر کردیم طراز شد حسابها تسویه میشود!

ملاحظه میکنید تکنوکراسی و بوروکراسی غربی چه بروز ما آورده و چه سرطان جان گزائی بجان ما افتاده است! این فرهنگ دیوان سالاری فنی است که آقایان بهزیور آن آراسته اند و درعین حال میخواهند با فساد مبارزه کنند و ریشه آنرا بخشکانند! کلاه آقای کلماتی را ملاحظه می کنید؟ دم خروس را می بینید، این دم کافی نیست؟ باید خروس حتما قوقولیکو کند و بال بزند؟ - وقتی خبرنگار تلویزیون از بهار سیاسی ایران سؤال می کند و وزیر هم مطالبی میگوید که بالاخره به تأیید وضع موجود منتهی میشود و بهاری چون بهار گذشته را در آینده نیز نوید میدهد، باید خاطر خوانندگان عزیز را به نوشته ای که زیر عنوان «سکه آزادی» در شماره ۱۵۸ مجله نگین

نوشتم معطوف دارم - آنجا یادآور شده بودم که وقتی دولت آزادی پیرم اعطا کرد، میتواند هر موقع هم که دلش خواست آنرا پس بگیرد.

«... اگر دولت آزادی را بخشید و خودش را سا فضای آزاد عطا کرد چنین فضای آزادی مثل اعانه و مقررری در خطر قطع و حذف است و هر موقع مصلحت اقتضاء کرد به فضای مختنق و تیره مبدل خواهد شد و مردمی هم که آزادی را مثل گرده نان گرفتند و شکرانه بجای آوردند غلط میکنند بر خود نام آزادیخواه و آزادمش میگذارند، اینها بهتر است به نوانخانه بروند و همانجا ساکن شوند و خود را در صف مردم جا نزنند - قضیه درست عکس اینست، این مردم هستند که با بیداری و حرکت خود دارند کم کم فضای آزاد بوجود میآورند - دولت (دولت آموزگار) اگر افتخاری برای خود قائل است باید باین علت باشد که اشتباهات خود را ادامه نداد و خواست مردم را اجرا کرده است و گرنه مثل حاتم طائی دست در جیب فتوت کردن و مبلغی آزادی بیک مشت مستمند مفلوک بخشیدن نه فقط افتخاری ندارد، بلکه درست نقض غرض است، چون این دیگر اسمش آزادی نیست در حقیقت سکه ایست که روی آن کلمات فضای آزاد نقش شده و مانند عیدی و مقررری دادنی و گرفتنی است...»

ملاحظه میکنید که امروز دولت بخلاف آئین مردمی آنچه داده بود با رج مرکب و بزور سر نیزه پس گرفت و درسی داد که بعد از این هیچ خام طبعی به بخشش او دل خوش نکند -

اما فکر نکنید که آزادی سیاسی همان بود که دولت بخشیده بود و چون حالا آنرا پس گرفته دیگر فضای آزاد سیاسی نیست - این اشتباه محض است - آنچه فعلا وجود ندارد آن فضای مصنوعی اعطائی است، اما آنچه مردم با مبارزه خود بدست آورده اند وجود دارد و ماندنی است - مردم ضرورت فضای آزاد را درک کرده اند و آنرا بقدر توان خود پدید آورده اند، این فضا در حال شکل گرفتن است و انسان حضور آنرا احساس میکند و ملاحظه کردید که با چه خون بهی عظیمی از آن نگهداری و دفاع کردند و باز هم سرسختانه دفاع خواهند کرد - این حلقه ایست از مشروطیت واقعی ایران که تعطیل برقرار نیست - آنچه درین هنگامه قهر و غضب ملی خشم انسانرا بیش از هر چیز دیگر برمی انگیزد نقش زنی گروه بررسی مسائل ایران است شش نفر آن در کابینه شرکت دارند و زیر فرمان حکومت نظامی را امضاء کرده ولی گروه حکومت نظامی را نفی میکنند!

- همین ضد و نقیض هاست که مانند دم خروس در تمام کارهای شما پیداست و آنچه سعی می کنید باور مردم را جلب کنید نمی توانید - همچنانکه با طرح اینهمه مسائل پیش پا افتاده و تکراری هنوز نتوانسته اید مساله اصلی ایران را مطرح کنید - آقایان، ایران مساله بفرنجی ندارد که شما آنرا بررسی کنید، اگر دو کلمه راست بگوئید هیچ مساله ای باقی نمی ماند، منتهی شما میخواهید تفرقه بیندازید و حکومت کنید و همین است که بن بست پشت بن بست بوجود میاید و

درین پیچ و خمها مردم را میگذارید و یکسره به خودتان و منافع هنگفتی که اگر دهنسل هم کار نکند و بخورد باز از آن باقی میماند می اندیشید، چنانچه صادقانه مردم را آگاه کنید مملکتی که اقتصادش به اقتضا برالگوی اقتصاد غرب ریخته شده و صاحب نفت است و از نظر سوق الجیشی اقیانوس هند و خلیج فارس را کنترل میکند و در مساله اعراب و اسرائیل نقش میانجی دارد و مذهب حقه او شیعه اثنی عشری است که تعصب و جهودت ندارد و میتواند تمام مذاهب عالم را تحمل کند و بالاخره باهمسایه شمالی خود یکهزار و دوست کیلومتر هم مرز است، چنین مملکتی به سیاستی متعادل احتیاج دارد و هر افراط و تفریطی در دسر بیار می آورد، اما متاسفانه تا امروز حکومتهائی که شما در دهه اخیر در تمام آنها شرکت داشتید، سیاست را بمعنسی حکومت کردن تعبیر کرده اند و با تفرقه اندازی وضع را با پنجا رسانیدمانند و حال آنکه سیاست بمعنی دانشگاهی آن تلاش در تغییر یا ترمیم نهادهای اجتماعی برای زندگی بهتر مردم يك آب و خاک است و درین باره جز نارضائی مردم و برانگیختن خشم آنان کاری صورت نگرفته است. اگر امروز برائس بی مبالاتی های گذشته وضعی پیش آمده که ناگزیر از اتخاذ روشی خاص هستیم، ولی میتوانیم سطح فرهنگ جوانان خود را در حدی بالا بریم که ایمان پیدا کنند توقف در يك حالت و موقعیت نشانه مرگ و زوال است و هر موجودی که راكد شد میمیرد، همچنانکه هر موجودی هم که بی تفکر حرکت کرد او هم بمرگ زودرس محکوم است - وقتی تفکر صحیح و راه مبارزه منطقی را به آنها آموختیم، خودشان راه حل منطقی مسائل را خواهند یافت دیگر لازم نیست که شما بیاید بررسی نمائید و به آنها تحمیل کنید، اما شما مثل سیاستی که اکنون در دولت اختیار کرده اید چه راه میزنید و حال آنکه همیشه بر است گردیده اید و سیاستی جز سیاست قدیمی بادبادکی ندارید - مردم را به عشق فضای آزاد سیاسی مثل بادبادک بهوا میفرستید همینکه بالا رفتند و اوج گرفتند ریسمانی که بدست خودتان است می کشید و آنها را از آسمان بزمین و گاهی هم بی رحمانه به قعر زمین میفرستید!

شما که مسائل ایران را بقول خودتان بررسی می کنید هنوز نفهمیده اید که چه اشخاصی یغماگری میکنند؟ اگر نفهمیده اید به دولتی هم که در آن شرکت دارید بفهمانید اینها که توفیق میکنند آنهائی نیستند که مردم می شناسند و میخواهند - اینها سایه آنهائی هستند که چپاول میکنند و شما متاسفانه شکار سایه می کنید که کاری بیهوده و عبث است مردم بشما و کارهایتان زهر خند میزنند.

در يك کلام شما همانطور که يك دفعه دیگر هم گفتم توفیق ندارید و از باور مردم غافلید، طیب نامحرمید و مثل اینکه حافظ ششصد سال پیش این بیت را از زبان مردم شما خطاب کرده است:

کرا گویم که با این درد جانسور
طیبم قصد جان ناتوان کرد